

بیتان

“ زمین را سبز و آسمان را آبی تر کنیم ”

ایران با دو چرخه

گزارش اجرای برنامه گشت دوچرخه سواری دور ایران - قسمت اول

چهارشنبه ۱۳۷۶/۴/۱۱ روز اول تهران - کرج ۵۲ کیلومتر (تربیت بدنی شهر کرج)

پس از خدا حافظی با دوستان و علاقمندان از مقابل مؤسسه فرهنگی شریف به سمت اتوبان کرج حرکت می‌کنیم. آمبولانس و ماشینهای دیگر از عوارضی اتوبان کرج بازمی‌گردند و ما ادامه مسیر را رکاب می‌زنیم تا شهر کرج. در طول مسیر کمی احساس ضعف و سرگیجه دارم فکر می‌کنم سرما خورده‌ام در رستورانی واقع در شهر کرج موضوع را با افراد گروه در میان می‌گذارم که من نمی‌توانم ادامه مسیر را رکاب بزنم تصمیم می‌گیریم امروز در کرج بمانیم پس از صرف ناهار به مدرن ترین دوچرخه سازی و دوچرخه فروشی کرج می‌رویم. تعمیرکار بدال دوچرخه آقای پوریوسفی را تعمیر می‌کند و هیچ پولی بابت این خدمت طلب نمی‌کند و در واقع ما را مهمان می‌کند. سپس به تربیت بدنی شهر کرج می‌رویم و پس از هماهنگی با مسئولین در یکی از اتاقهای مجموعه ورزشی کرج اقامت می‌کنیم.

پنجشنبه ۱۳۷۶/۴/۱۲ روز دوم روز استراحت (تربیت بدنی شهر کرج)

امروز صبح حالم بدتر از دیروز است. موضوع را با افراد گروه مطرح می‌کنم تصمیم بر این می‌شود که من با آقای اشرفی به پزشک مراجعه کنیم. به درمانگاه کرج می‌رویم دکتر برایم سرم و دو آمپول تجویز می‌کند که همه را استفاده می‌کنم و به تربیت بدنی باز می‌گردم و قرار بر این می‌شود که امروز هم در کرج بمانیم.

نظم و ترتیب سالن مجموعه ورزشی جالب توجه است چرا که از صبح تا شب ورزشکاران متعددی جهت ورزشهای مختلف به سالن والیبال مراجعه می‌کنند و مشغول فعالیت ورزشی می‌شوند بدون اینکه این برنامه‌ها تداخلی در همدیگر ایجاد کنند به موقع تور والیبال توسط خود ورزشکاران جمع می‌شود و میزهای بینگ پنگ بر پا می‌شود میزها جمع می‌شوند و بسکتبال شروع می‌شود و همینطور این برنامه‌ها ادامه دارد تا ساعت ۱۱ شب همچنین ما در این مکان خیلی احساس راحتی می‌کنیم و مشکلی نداریم از آنجایی که ما در آن اقامت داریم پنجره‌اش روبه کوچه‌ای باز می‌شود که محل گذر است و کف اتاق هیچ پوششی ندارد و ما روی زمین داخل کیسه خوابهایمان می‌خوابیم راستش ما بیش از این هم چیزی نمی‌خواهیم غروب آقای پوریوسفی با تهران تماس می‌گیرند و می‌گویند که چادر را برایمان بیاورند، ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه برادریشان چادر سفری را از تهران برای ما می‌آورند. ساعت ۱۱ ما را ترک می‌کنند.

جمعه ۱۳۷۶/۴/۱۳ روز سوم، کرج - قزوین ۱۰۲ کیلومتر (تربیت بدنی شهر قزوین)

امروز صبح نسبت به چند روز گذشته حالم بسیار مساعد است. پس از گرفتن چند عکس جلوی ساختمان تربیت بدنی به سمت قزوین حرکت می‌کنیم اتوبان تخت است و ما با دور بای نسبتاً بالایی رکاب می‌زنیم اتوبان فاقد امکاناتی مثل رستوران و دکه‌های نوشابه و کیک فروشی است یک ماشین متعلق به صداوسیما از کنارمان می‌گذرد و از ما تصویر بر می‌دارد پس از صرف ناهار اخبار مربوط به تور دوچرخه سواری دور ایران را در روزنامه همشهری می‌خوانیم، پس از گرفتن چند عکس مسیر را پی می‌گیریم جاده خوب و بدون دست‌انداز است و مشکل خاصی نداریم در قزوین به مجموعه ورزشی تختی می‌رویم در آنجا آقای عباسی سرایدار استادیوم با ما همکاری می‌کنند و خوابگاه در اختیار ما می‌گذارند. خوابگاه دارای حمام است و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم. به محض ورود ما به خوابگاه باران شدیدی شروع به باریدن می‌کند و پس از یک ساعت قطع می‌شود هوا بسیار مطبوع می‌شود، برای صرف شام بیرون می‌رویم.

شنبه ۱۳۷۶/۴/۱۴ روز چهارم، قزوین - ابهر ۹۴ کیلومتر (تربیت بدنی شهر ابهر)

صبح امروز در دفتر تربیت بدنی آقای پوریوسفی با تهران تماس می‌گیرند مسئول تربیت بدنی قزوین به دوچرخه سواری علاقمند است امیدوار است که در آینده یک دوچرخه بخرد، از اتوبان زنجان به سمت ابهر رکاب می‌زنیم البته تا شهر اقبالیه (سلطان آباد) از جاده قدیمی می‌رویم در این شهر صبحانه املت صرف می‌کنیم بچه‌های نوجوان جلوی کافه جمع می‌شوند و از ما کارت می‌خواهند یکی از آنها می‌گوید شما هم با موتور گازی دور دنیا را بگردید، نوجوانی باهوش به نام سید حسین حسینی در جواب او می‌گوید اینها می‌خواهند هوا را آلوده نکنند چطور می‌گویی با موتور گازی سفر کنند جاده قدیم بسیار خطرناک است همچنین باد از سمت راست می‌وزد و ما را به وسط جاده می‌برد به همین دلیل بعد از اقبالیه به جاده اتوبانی رفتیم پس از کیلومترها رکاب زدن در اتوبانی که هیچ امکاناتی ندارد به یک آلاچیق می‌رسیم که آنجا شخصی به نام رسول اسدی نوشابه می‌فروشد و این واقعاً نعمتی است در بیابان، نوشابه خوردیم ولی آقا رسول پول نگرفت و گفت مهمان باشید. در شهر ابهر با استقبال علاقمندان این رشته یعنی سفر با دوچرخه

مواجه می شویم یکی از این علاقمندان نامش مجید رحمانی است و یک دوچرخه کورسی دارد و قصد دارد به سوریه برود ما ایشان را با تجربه های خودمان در این رشته راهنمایی می کنیم و ایشان هم ما را به تربیت بدنی می برند، آقا ناصر در تربیت بدنی خوابگاه را در اختیار ما می گذارد به محض ورود به خوابگاه باران شروع به باریدن می کند و هر لحظه شدیدتر می شود مانند روز قبل پس از یک ساعت قطع می شود آقای مجید رحمانی تصمیم دارد فردا همراه ما بیاید و ۳ روز در کنار ما رکاب بزند.

یکشنبه ۱۳۷۶/۴/۱۵ روز پنجم، ابهر- زنجان ۱۲۴ کیلومتر (تربیت بدنی زنجان)

صبح در دفتر تربیت بدنی صبحتی کوتاه با آقای نصیری مسئول تربیت بدنی ابهر در مورد مسائل مرتبط با سفر با دوچرخه داریم آقای نصیری پیشنهاد می کند که مؤسسه فرهنگی شریف شعبه ای در ابهر دایر کند تا بدینوسیله علاقمندان این رشته جذب شوند و فعالیتهای خود را بصورت منظم داشته باشند پس از خداحافظی به رستورانی برای صرف صبحانه می رویم، اتفاقاً صاحب رستوران برادر آقای نصیری مسئول تربیت بدنی است. از ابهر خارج می شویم و به اتوبان می رویم در ابتدای مسیر از دهکده ای که در یک مزرعه (موتاکستان) قرار دارد و نوشابه می فروشند آب می گیریم و مسیر را پی می گیریم پس از بیمودن ۲۶ کیلومتر به یک موتور آب مزرعه می رسیم که صاحبش در آنجا نوشابه می فروشد چند نوشابه می خوریم و فروشنده که پسری روستایی است از ما قیمت دوچرخه هایمان را می پرسد و ابراز علاقه مندی می کند و می گوید خوشحال شما که دور ایران را با دوچرخه طی می کنید. اتوبان خلوت و صاف و مسطح و دو طرف اتوبان نسبتاً خشک، باران شروع به باریدن می کند که ما به تابلوی گنبد سلطانیه ۱۲ کیلومتر می رسیم از مسیر اتوبان منحرف می شویم و به سمت سلطانیه می رویم وارد جاده قدیم می شویم که بسیار خطرناک است و به علت وزیدن باد از سمت راست احتمال اینکه کامیون به ما بزند خیلی زیاد است از سه راه سلطانیه ۵ کیلومتر تا خود سلطانیه راه است برای صرف ناهار به کافه ای می رویم که پسر صاحبش به جهانگردی علاقمند است و پدرش می گوید اینجا برای این جور کارها امکانات وجود ندارد. پس از نماز به گنبد می رویم و پس از خرید دو بلیت وارد گنبد می شویم، داربستهای عظیمی داخل نصب کرده اند جهت ترمیم و بازسازی پس از گرفتن چند عکس به مسیرمان ادامه می دهیم و دوباره در اتوبان زنجان قرار می گیریم باد شدیدی می وزد و سپس باران شروع به باریدن می کند حدود ۱۰ کیلومتر زیر باران رکاب می زنیم و وقتی باران شدیدتر می شود تصمیم می گیریم به زیر یک پل برویم و لباسهایمان را عوض کنیم پس از قلع شدن باران دوباره بیمودن مسیر را ادامه می دهیم و وقتی به زنجان می رسیم که هوا دیگر تاریک شده است زنجان شهر است که مردمش بیشترین استفاده را از دوچرخه می کنند و در همان بدو ورود دوچرخه سواران زیادی را می بینیم با یکی از دوچرخه سواران زنجان به نام یونس حیدری آشنا می شویم ایشان سفرهای زیادی انجام داده اند و برای رفتن به تربیت بدنی ما را راهنمایی می کنند پس از صحبت با مسئولین تربیت بدنی ما را به مجموعه ورزشی می فرستند که دارای خوابگاه است. ساعت ۱۲ شب شام را در یک اغذیه فروشی صرف می کنیم و به خوابگاه باز می گردیم مسئول مجموعه ورزشی از آقای پوریوسفی می خواهد که مسیر سفر دور ایران را برایش روی یک برگ کاغذ بنویسد خوابگاه این مجموعه بسیار تمیز و مجهز است و اتاقها دارای تختهای یک طبقه است.

دوشنبه ۱۳۷۶/۴/۱۶ روز ششم، زنجان- روستای بینکن ۷۷ کیلومتر (کافه ای در بینکن)

پس از جابجا کردن بارها و گرفتن چند عکس جلوی ساختمان خوابگاه آنجا را ترک می کنیم و وارد شهر می شویم صبحانه را در کافه ای نسبتاً کوچک صرف می کنیم و به سمت بیجار حرکت می کنیم. ساعت ۱۲ از شهر زنجان خارج می شویم و وارد جاده می شویم از همان اول سربالایی شروع می شود جاده کوهستانی است و خیلی شبیه به جاده های ترکیه است. در کل جاده دارای سربالایی و سربالایی است ولی سربالایی هایش بیشتراند دو طرف جاده مناظر زیبایی از مزارع و درختان دیده می شود. جلوی یک رستوران جوانی اهل سقز علاقمند است و با دوربین خودش یک عکس از ما می گیرد یک سرازیری بسیار تند شروع می شود همچنین به علت وجود باد پشت با سرعت زیادی به پیش می رویم جاده خوب و بدون دست انداز است به روستای زرین آباد می رسیم ناهار را در آنجا صرف می کنیم و پس از آن آقای پوریوسفی چند تلفن به تهران می زند و بعد حرکت می کنیم جاده همچنان حالت بده و بستان است پس از بیمودن چند سربالایی و سربالایی به روستای بینکن می رسیم و به کافه ای که کنار جاده سمت راست واقع شده است می رویم صاحب آنجا موافقت می کند که شب را آنجا بمانیم شام دیزی است و پس از صرف آن به تماشای آسمان پر از ستاره این منطقه می نشینیم همچنین سمت چپ جاده رودخانه قزل اوزن در جریان است که آبش هم خیلی گل آلود است.

سه شنبه ۱۳۷۶/۴/۱۷ روز هفتم، بینکن- بیجار ۹۶ کیلومتر (تربیت بدنی شهر بیجار)

ساعت پنج دقیقه مانده به شش صبح حرکت می کنیم هوا برای رکاب زدن بسیار مطلوب است بدون هیچ احساس خستگی سربالایی ها را پست سر می گذاریم پس از یک سرازیری تند و لذت بخش جاده به حالت سربالایی درمی آید و سپس تخت می شود تا ۴۰ کیلومتر هیچ کافه یا رستورانی نیست که برای خوردن صبحانه توقف کنیم و پس از آن پل رودخانه قزل اوزن را که رد می کنیم روبروی پاسگاه یک قهوه خانه است ولی تعطیل. صبحانه را خودمان سرهم می کنیم و می خوریم و حرکت می کنیم. چند سربالایی کوتاه را پشت سر می گذاریم بعد دوباره جاده تخت می شود نزدیک بیجار به یک اتوکاروان ایتالیایی بر می خوریم که یک زن و شوهر توریست با ۲ بچه سرنشینان آن هستند پشت اتومبیل شان دو دوچرخه قرار دارد که داخل شهرها از آن استفاده می کنند آنها از تخت سلیمان می آیند و قصد دارند به تهران بروند. در بدو ورود به شهر بیجار با استقبال یک پلیس راهنمایی و رانندگی که با اتومبیلش در حال گشت زدن در شهر است مواجه می شویم از ایشان می پرسیم که تربیت بدنی کجاست؟ می گویند دنبال من بیایید و ایشان ما را به تربیت

بدنی می‌برند و خداحافظی می‌کنند و می‌روند در اتاق تربیت بدنی با چای و میوه از ما پذیرایی می‌کنند آقای منصوری رئیس تربیت بدنی بیجار می‌گوید که دیروز منتظر ما بوده‌اند ایشان کمی از آثار باستانی اطراف این منطقه برای ما می‌گویند و بشدت پیشنهاد دارند که ما به تخت سلیمان برویم. پس از آن ما را به خوابگاه راهنمایی می‌کنند عصر سری به مسجد فاضل گروسی می‌زنیم و چند عکس می‌گیریم سپس با شخصی آشنا می‌شویم که صاحب فروشگاه لوازم بهداشتی است و رئیس هیئت کوهنوردی بیجار نامش آقای محسن الوندی است بسیار به ما محبت می‌کند.

چهارشنبه ۱۳۷۶/۴/۱۸ روز هشتم، بیجار- تکاب- تخت سلیمان ۱۳۴ کیلومتر (خوابگاه میراث فرهنگی در تخت سلیمان)

در صبحگاهان شهر را ترک می‌کنیم و وارد جاده تکاب می‌شویم و به سمت تخت سلیمان رگاب می‌زنیم کنار یک پل که جزء آثار باستانی است توقف می‌کنیم و چند عکس می‌گیریم نام این پل روستای صلوات آباد است. پس از بیمودن ۳۰ کیلومتر، هنوز کافه یا رستورانی برای خوردن صبحانه ندیده‌ایم. جاده خلوت و بدون دست‌انداز است، و ما را با سر بایینی و سربالایی‌های خود سرگرم می‌کند. دو طرف جاده گندمزاران به چشم می‌خورد و چوپانانی که به ما خسته نباشید می‌گویند به روستای خوش‌مقام می‌رسیم و متوجه می‌شویم که آنجا رستوران یا قهوه‌خانه ندارد کیک و نوشابه می‌خوریم و به ساختمان پست و مخابرات می‌رویم و تلفنی به تهران می‌کنیم سپس حرکت می‌کنیم تا به تکاب می‌رسیم. در رستوران یک هتل ناهار می‌خوریم، در این هتل خرابی‌های زیادی می‌بینیم که بعضی برای دیدن تخت سلیمان آمده‌اند و بعضی به دلایل دیگر، پس از صرف ناهار به سمت تخت سلیمان حرکت می‌کنیم جاده دارای پستی و بلندی است و سربالایی آن بیشتر است. ساعت ۸/۳۰ دقیقه به تخت سلیمان می‌رسیم و پس از خرید دو بلیط وارد آنجا می‌شویم در وسط اثر دریاچه‌ای بسیار زیبا قرار دارد که انسان با دیدن آن حیران می‌ماند. هوا تاریک شده و ما وقتی قصد خروج از اثر را داریم یک سرباز و یکی از کارکنان تخت سلیمان که داخل خوابگاه نشسته‌اند ما را به چای دعوت می‌کنند چای می‌خوریم و چند کارت به آنها می‌دهیم سپس یکی از مسئولین و کارکنان آنجا از ما دعوت می‌کنند که شب را همانجا بمانیم، ما هم قبول می‌کنیم.

پنج‌شنبه ۱۳۷۶/۴/۱۹ روز نهم، تخت سلیمان- تکاب ۴۵ کیلومتر (هتل شهر تکاب)

صبح به دیدن ساختمانها و دیوارهای بجا مانده از زمانهای دور می‌رویم تخت سلیمان آثار و بناهایی مربوط به دوره‌های ایلخانی، ساسانیان و هخامنشیان دارد، این آثار بسیار زیبا و دیدنی است و در واقع ما را مبهورت کرد و همچنین دریاچه که به طرز زیبایی در آن وسط خودنمایی می‌کند چند عکس برمی‌داریم و آنجا کمی با مسئول اتاق مرمت آثار باستانی صحبت می‌کنیم همچنین ایشان برای پیدا کردن بیچی برای بستن ترک بند دو چرخه من به ما کمک می‌کند و مشکل ما را حل می‌کند در راه بازگشت سرازیری‌ها را پشت سر می‌گذاریم سری هم به حمام آبگرم تخت سلیمان می‌زنیم، در این مسیر کوهها هم به رنگ قرمز هستند جلوتر سمت راست تابلویی نصب شده و روی آن نوشته شده: معدن طلای آقدره، مسیری را که رفت چهار ساعت و نیم رگاب زدیم در برگشت فقط دو ساعت طول کشید پس از صرف ناهار در هتل به تربیت بدنی می‌رویم اما مسئولین اداره نیستند و سرایدار آنجا هم با ما همکاری نمی‌کنند داخل سالن پذیرش هتل نشسته‌ایم و مشغول نوشتن هستیم یک زن و مرد فرانسوی برای گرفتن اتاق به هتل مراجعه می‌کنند زن فرانسوی دانشجوی رشته معماری اسلامی در تهران است. ساعت شش بعداز ظهر دوباره به تربیت بدنی می‌رویم اما هنوز مسوولش نیامده و ما تصمیم می‌گیریم امشب را در هتل اقامت کنیم بنابراین به هتل باز می‌گردیم و در آنجا یک اتاق دونفره می‌گیریم و شب را در اتاق ۱۰۷ به صبح می‌رانیم.

جمعه ۱۳۷۶/۴/۲۰ روز دهم، تکاب- شاهین دژ ۸۷ کیلومتر (تربیت بدنی شهر)

پس از ترک هتل وارد جاده میان‌دواب می‌شویم درمسیر کنار یک پل به نام پل ساروق که جزء آثار باستانی است چند نفر مشغول مرمت آن هستند توقف می‌کنیم و چند عکس برمی‌داریم بعداز پل یک سربالایی نفس گیر را پیش رو داریم که در حدود ۲۳ کیلومتر ادامه دارد تا منطقه مائین بلاغ که بلندترین روستای این منطقه است و ۲۳۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد این را روی تابلویی که آنجا نصب شده نوشته‌است خواستیم با تابلوی مائین بلاغ عکس بگیریم اما سربازی که جلوی پاسگاهی همان روبرو نگهبان است مانع از کار ما می‌شود جلوتر سمت راست چند ماشین توقف کرده‌اند و منتظر آبی هستند که قراراست یک نفر برایشان بیاورد. وقتی آب می‌آید قمقمه‌های ما را هم پر می‌کنند، تشکر می‌کنیم و به حرکت ادامه می‌دهیم یکی از پسر بچه‌هایی که آنجا ایستاده بود با کنجکاو می‌آید ما را تماشا می‌کرد دستمالی به من می‌دهد و می‌گوید صورتت را پاک کن از او تشکر می‌کنم به روستای چوبار می‌رسیم، جایی که جزء استان آذربایجان غربی است اما مردمش کُرد هستند نوشابه‌ای می‌خوریم و حرکت می‌کنیم یک توقف دیگر در روستای سانجود که چشمه‌ای از آب زلال دارد می‌کنیم و تا شاهین دژ رگاب می‌زنیم از سانجود به بعد تا شاهین دژ سرازیری و کفی است. به تربیت بدنی شهر می‌رویم و آنجا خیلی سریع نماز خانه را در اختیار ما می‌گذارند. نمازخانه که اطرافش چند اتاق دیگر هست از جمله آبدارخانه و سماور و یخچال و دستشویی و خلاصه هیچ چیزی کم ندارد و بهتر از این نمی‌شود.

شنبه ۱۳۷۶/۴/۲۱ روز یازدهم، شاهین دژ- مهاباد ۱۱۲ کیلومتر (تربیت بدنی شهر مهاباد)

قبل از ترک تربیت بدنی شاهین دژ با سرایدار آقای شاه محمدی چند عکس می‌گیریم صبحانه را در رستورانی در شهر صرف می‌کنیم کنار تابلوی میان‌دواب ۵۵ کیلومتر توقف می‌کنیم برای گرفتن عکس اما فیلم تمام شده و ناچار یک حلقه فیلم دیگر در دوربین جای می‌دهیم و عکسبرداری می‌کنیم. دو طرف جاده مزارع و درختان زیبایی به چشم

می خورد جلوتر سمت راست جاده دریاچه ای کوچک قرار دارد و صدای مرغان دریایی شنیده می شود. داخل یک مزرعه پسران مشغول بازی فوتبال هستند و آن طرف تر گاوها مشغول چرا هستند به شهر میاندوآب می رسیم بچه ها شلوغ می کنند و دورمان جمع می شوند و کارت می خواهند بعد از میاندوآب در جاده باد رو برو سخت آزاردهنده است به یک سربالایی نفس گیر می رسیم که بسیار هم طولانی است متأسفانه دوچرخه ها جواب این سربالایی ها را نمی دهند پس از ۲۵ کیلومتر رکاب زدن از میاندوآب به یک پمپ بنزین می رسیم و آب یخ می خوریم. بعد از پمپ بنزین سه راهی است که سمت راستی به ارومیه می رود و سمت چپ به مهاباد به قصد ارومیه از جاده سمت راستی می رویم اما پس از صرف ناهار در ساعت ۴ بعد از ظهر به این نتیجه می رسیم که امشب به ارومیه نمی رسیم بنابراین از همان راه باز می گردیم و از جاده مهاباد به سمت آن شهر رکاب می زنیم و در مهاباد (که شهر با امکانات بالا و سطح فرهنگ شهرنشینی نسبتاً خوبی است) به تربیت بدنی می رویم و در آنجا یکی از خوابگاه ها را در اختیار ما می گذارند بعد از اسکان در خوابگاه به شهر می رویم و دو حلقه فیلم را به عکاسی می دهیم و نیم ساعت بعد عکسها ظاهر و چاپ می شود. قرار شده فردا صدا و سیما میاندوآب گزارشی از کار ما تهیه کنند.

یکشنبه ۱۳۷۶/۴/۲۲ روز دوازدهم، مهاباد- ارومیه ۱۴۰ کیلومتر- (خوابگاه جهاد دانشگاه ارومیه)

صبح از صدا و سیما میاندوآب به سراغمان می آیند برای تهیه گزارش در یکی از میدانهای شهر مصاحبه صورت می گیرد بخاطر قطعی سیم میکروفون نیم ساعتی معطل می شویم سپس به خوابگاه باز می گردیم و پس از صرف صبحانه و خدا حافظی با مسوولین تربیت بدنی آنجا را ترک می کنیم قبل از خروج از شهر به سد مهاباد می رویم سد واقعاً دیدنی و زیباست و برای شنا کردن بسیار مناسب است اما ساعت ۱۲ ظهر گذشته و ما باید ۱۱۵ کیلومتر تا ارومیه رکاب بزنیم، بنابراین دو تا عکس می گیریم و حرکت می کنیم ابتدای جاده در دست ساختمان است جاده تخت است باد رو برو کمی آزار می دهد سه راه نقده را رد می کنیم جلوتر سمت چپ دریاچه ای کوچک به چشم می خورد کم کم به دریاچه ارومیه نزدیک می شویم جاده کوهستانی می شود و دریاچه در سمت راست ما قرار دارد. چند سربالایی کوتاه را پشت سر می گذاریم جاده پیچ در پیچ است و ما گاهی به دریاچه نزدیک می شویم و گاهی از آن دور. کم کم مناطق سرسبز می شود و دو طرف جاده مردم روستایی مشغول کشاورزی. برای صرف ناهار در روستای دیزج توقف می کنیم بعد از روستای دیزج تا خود ارومیه جاده تخت است نزدیکهای غروب به شهر ارومیه می رسیم یک ساعتی در شهر رکاب می زنیم تا به دانشگاه ارومیه می رسیم هوا کاملاً تاریک شده جلوی دانشگاه یکی از کارمندان جهاد دانشگاهی منتظر ما هستند دکتر رضوی زاده رئیس دانشگاه را می بینیم ایشان اعلام می کنند که قصد دارند هر روز با دوچرخه به دانشگاه بروند اما گرمی هوا آزار دهنده است به اتفاق آقای ممدیاری دوچرخه ها را داخل مینی بوس دانشگاه می گذاریم و تا خوابگاه دانشگاه که ۱۵ کیلومتر خارج از شهر است می رویم امشب مهمان چند تن از دانشجویان رشته کشاورزی و کارمندان جهاد دانشگاهی هستیم.

دوشنبه ۱۳۷۶/۴/۲۳ روز سیزدهم، خوابگاه جهاد دانشگاهی دانشگاه ارومیه (استراحت)

صبح ساعت ۹ از امکانات دوش خوابگاه استفاده می کنیم و تنی به آب می زنیم سپس صبحانه را مهمان جهاد هستیم دانشگاه کشاورزی منطقه بسیار وسیعی است و دارای ساختمانهای زیاد. ساعت ۱:۳۰ دقیقه با سرویس دانشگاه به شهر می رویم و پس از صرف ناهار با مینی بوس به دریاچه می رویم شهر تا ساحل دریاچه ۱۸ کیلومتر فاصله دارد آب دریاچه بسیار شور است و هر دو مرتبه ای که من برای شنا کردن داخل آب می شوم، آب شور وارد حلقم می شود و شدیداً آزارم می دهد کنار دریاچه دوشهای آب گرم وجود دارد و پس از دوش گرفتن دیگر هوس آبتنی به سرم نمی زند.

شب داخل خوابگاه عده ای از دانشجویان فعال و علاقه مند جمع هستند هر کدام اهل یک شهر هستند و بسیار علاقه مند به سفر با دوچرخه مخصوصاً تور تهران، کربلا، مکه، همچنین خود دانشجویان که در جهاد دانشگاهی دانشگاه ارومیه هم فعالیت دارند به یکی از مسئولین جهاد که آنجا حضور دارند پیشنهاد می کنند که مؤسسه فرهنگی شریف شعبه ای در این دانشگاه ایجاد کند که علاقه مندان بتوانند در تورهای مختلف شرکت کنند. همچنین صحبت پیش می آید که خود دانشجویان با پیگیری خودشان تور ارومیه به سوریه را اجرا کنند.

سه شنبه ۱۳۷۶/۴/۲۴ روز چهاردهم، ارومیه- سلماس

قبل از ترک ارومیه به دانشگاه ارومیه می رویم و در آنجا در ساختمان قدیمی که متعلق به دانشکده طب بوده و ۱۵۰ سال قدمت دارد با چند تن از مسئولین جهاد دانشگاهی دیدار می کنیم و چند عکس بر می داریم البته این ساختمان اکنون محل استقرار جهاد دانشگاهی شده است از ارومیه خارج می شویم و در جاده تختی که به سمت سلماس می رود رکاب می زنیم بعد از گذشتن از سه راهی قوشچی گردنه سربالایی شروع می شود البته سربالایی ملایمی است اما طولانی. ساعت ۴/۳۰ دقیقه بعد از ظهر است و ما هنوز ناهار نخورده ایم به چشمه آبی می رسیم و ققدر به موقع است آب می خوریم مقممه ها را بر می کنیم، انتهای سربالایی جلوی یک رستوران توقف می کنیم و ناهار را صرف می کنیم با تابلوی گردنه قوشچی عکسی می گیریم و از بالای کوه سرازیر می شویم و به یکی از آثار باستانی این منطقه به نام خان تختی می رسیم این اثر نقشی است که روی دیواره کوه حک شده و یادبود بیروزی لشکران ایران بر روم است و ۱۵۰۰ سال قدمت دارد در زمان ساسانیان. داخل شهر سلماس دوچرخه سواران زیادی را می بینیم شاید این شهری است که تا به حال در مسیر بیشترین استفاده از دوچرخه به عنوان وسیله نقلیه در آن به چشم می خورد. به تربیت بدنی می رویم و شب را مهمان آنها هستیم همچنین برای صرف شام مارا به

یک هتل می برند. آقای قلی زاده که راهنمای ما در این مدت بودند سرپرست هیئت کوهنوردی سلماس هستند پس از صرف شام سری به مخابرات می‌زنیم و پس از برقرار کردن چند تماس با تهران به تربیت بدنی باز می‌گردیم.

چهارشنبه ۱۳۷۶/۴/۲۵ روز پانزدهم، سلماس - شبستر ۹۵ کیلومتر (تربیت بدنی شبستر)

امروز صبح یکی از مسئولین تربیت بدنی قصد دارد که برای ما اسکورت بفرستد تا ما از گردنه قوشچی بگذریم، فکر می‌کرد که ما قصد داریم به ارومیه برویم ولی وقتی متوجه می‌شود منصرف می‌شود. به اتفاق یکی از کارمندان به نام محرم جبرئیلی برای صرف صبحانه به رستوران هتل می‌رویم، محرم می‌گوید که هر روز ۷ کیلومتر راه را با دوچرخه از منزل تا محل کارش طی می‌کند و ۷ کیلومتر هم باز می‌گردد. از شهر خارج می‌شویم، جاده تخت است اما باد روبرو بسیار آزاردهنده است. دو طرف جاده باغها و مزارع زیادی به چشم می‌خورد. خط آهن در سمت چپ جاده دیده می‌شود دریاچه ارومیه در سمت راست. به روستای غلمانسرای می‌رسیم و پس از خوردن نوشابه و بیسکویت مسیر را پی می‌گیریم. بعد از سه‌راهی تسوج جلوی یک کافه توقف می‌کنیم برای صرف ناهار کارگران در باغ مشغول چیدن میوه هستند. از بندر شرفخانه هم عبور می‌کنیم و به شهر سرسبز شبستر می‌رسیم تربیت بدنی خیلی شلوغ است گمان می‌کنیم که مسابقه‌ای در حال برگزاری است، اما متوجه می‌شویم که سیرک است و برنامه بندبازی و شعبده‌بازی و این جور چیزها. مسئول تربیت بدنی یکی از اتاقهای اداری را در اختیار ما می‌گذارد و خودش می‌رود، برای صرف شام بیرون می‌رویم شام را در رستوران یک هتل می‌خوریم. در راه بازگشت قدم زنان در خیابان سرسبز و پر از درختان زیبا زیر آسمان پر ستاره لذت بخش است.

پنج شنبه ۱۳۷۶/۴/۲۶ روز شانزدهم، شبستر - تبریز ۷۲ کیلومتر (تربیت بدنی تبریز)

صبحانه را در همان رستورانی که شام خوردیم صرف می‌کنیم عجیب اینکه در شهر به این کوچکی که آثار باستانی هم ندارد، هتل به این بزرگی و مجهزی است اما در جایی مثل تخت سلیمان حتی یک رستوران وجود ندارد. در مسیر باد روبرو کمی آزار دهنده است. اما خوشبختانه جاده تخت است ولی بسیار خطرناک و شلوغ. در شهر صوفیان شیر و کیک می‌خوریم و سپس به سمت تبریز حرکت می‌کنیم حالا ما در جاده ترانزیت رکاب می‌زنیم جایی که بسیار شلوغ و خطرناک است، خوب شد که از جاده ترانزیت فقط همین قسمت کوتاه و تبریز تا بستان آباد در برنامه دور ایران وجود دارد از کارخانه سیمان صوفیان می‌گذریم و پس از مراکز صنعتی و دود و سر و صدا به شهر تبریز می‌رسیم هوای شهر بسیار آلوده و گرفته است همچنین تبریز خیلی بزرگ است و ما تا تربیت بدنی برسیم یک ساعتی در شهر رکاب می‌زنیم. در استادیوم تختی تبریز یک خوابگاه در اختیار ما می‌گذارند. پشت خوابگاه یک استخر قرار دارد که از آن سب و صدای بچه‌ها بگوش می‌رسد. پس از صرف ناهار در یک اغذیه فروشی تماسی با آقای موسوی می‌گیریم و قرار می‌شود ایشان به خوابگاه بیایند. عصر به اتفاق یکدیگر جای می‌خوریم و سپس برای ظهور و چاپ فیلم به داخل شهر می‌رویم در راه به آقای جداری برمی‌خوریم و متوجه می‌شویم که ایشان به همراه آقای صانعی از سفر بازگشته‌اند پس به اتفاق به منزل ایشان می‌رویم و همگی با هم به تربیت بدنی باز می‌گردیم شام را با هم صرف می‌کنیم و سپس تا ساعت ۳ نیمه شب سرگرم صحبت می‌شویم تعریف می‌کنند که ایشان تا سوریه رفته‌اند و از آنجا قصد داشتند به لیبی بروند ولی به علت عدم موفقیت در اخذ ویزای لیبی پس از ۴۰ روز سرگردانی به ایران بازمی‌گردند.

جمعه ۱۳۷۶/۴/۲۷ روز هفدهم، تبریز ۴۹/۵ کیلومتر منزل آقای حمید صانعی

پس از صرف صبحانه به اتفاق آقای موسوی به منزل صانعی می‌رویم سپس از آنجا با دوچرخه‌های بدون بار در شهر به گردش می‌پردازیم ابتدا از بنای یادبود استاد شهریار دیدن می‌کنیم و چند عکس برمی‌داریم بعد از آن به چند اثر باستانی دیگر که در شهر تبریز است سر می‌زنیم از جمله مسجد جامع تبریز و بازار قدیمی تبریز و بعد به خانه بازمی‌گردیم پس از صرف ناهار آقای صانعی از خاطرات سفرشان برای ما تعریف می‌کنند همچنین عکسهای ایشان را می‌بینیم بعد از ظهر به قصد دیدن پارک ال گلی بیرون می‌رویم سرراه از مسجد کبود و ارگ هم دیدن می‌کنیم مسافت طولانی را می‌پیماییم تا به شاه گلی برسیم پارک بسیار شلوغ است و مردم با کنجکاوئی به ما نگاه می‌کنند بعضی‌ها با اینکه نوشته‌های روی گرم کن را می‌خوانند فکر می‌کنند ما خارجی هستیم موقع بازگشت هوا تاریک شده به منزل آقای جداری می‌رویم و شام را در خدمت ایشان هستیم پس از شام آنها برایمان یک برنامه موسیقی دونفره اجرا می‌کنند که شامل نواختن تار، دف و خواندن آواز است. تا ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه با بچه‌ها می‌نشینیم سپس برای خواب به منزل آقای صانعی می‌رویم.

شنبه ۱۳۷۶/۴/۲۸ - روز هجدهم، تبریز - روستای دوزدوزان - ۹۶ کیلومتر (قهوه‌خانه مشت‌ی عروج)

صبحانه در منزل آقای صانعی صرف می‌کنیم یکی از فامیلهای آقای صانعی می‌گوید که دیروز صبح مصاحبه ما را در تلویزیون آذربایجان پخش کرده‌اند. احتمالاً همان برنامه‌ای بود که در مه‌یاد ضبط شد ساعت ۱۰ به اتفاق دوستان در شهر دوری می‌زنیم و ایشان ما را تا قسمتی از مسیر بدرقه می‌کنند و سپس خداحافظی می‌کنیم و می‌رویم حدود ۱۴ کیلومتر رکاب می‌زنیم تا از شهر خارج شویم همچنین مسیر از همان اوایل در شهر سر بالایی و با باد روبرو همراه بود و با توجه به اینکه دوچرخه‌های ما مناسب برای این سفر نیستند به ما خیلی فشار می‌آید سر بالایی‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاریم و از شبلی هم می‌گذریم و به دریاچه قوریگل می‌رسیم قبل از دریاچه چند کیلومتر جاده

سرازمی داشتیم ناهار را همان اطراف در یک رستوران صرف می‌کنیم جاده ترانزیت است و بسیار شلوغ و خطرناک از شهر بستان آباد می‌گذریم و وارد جاده‌ای می‌شویم که به سمت اردبیل می‌رود جاده دارای پستی و بلندی است. نزدیک غروب به روستای دوزدوزان می‌رسیم و به قهوه‌خانه‌ای در ده می‌رویم که مسافر پذیر نیز هست صاحب قهوه‌خانه مشتی عروج به گرمی از ما استقبال می‌کند و شام دیزی برایمان می‌آورد. روستائیان داخل قهوه‌خانه جمع هستند یکی از آنها که ۴۵ سال دارد و دارای ۱۰ فرزند است قصد دارد پول جمع کند و پس از چند سال یک ماشین بنز بخرد مشتی عروج برای جای خواب ما اتاق پشت قهوه‌خانه را آماده کرده در آنجا چند مسافر دیگر هم خوابیده‌اند.

یکشنبه ۱۳۷۶/۴/۲۹ روز نوزدهم، دوزدوزان - سراب - نیر - ۹۰ کیلومتر (خوابگاه دانش آموزان)

بعد از روستای دوزدوزان در مسیر هستیم اطراف جاده گندمزارها بچشم می‌خورند در روستای بهرمان به مخابرات می‌رویم و چند تماس تلفنی برقرار می‌کنیم. هوا اندکی به سردی می‌گراید. دوباره در جاده هستیم و پیش می‌رویم باد روبرو اذیت می‌کند. پسری در مزرعه سوار گوسفندی شده و به قول خودش مسابقه می‌دهد ناهار را در سراب صرف می‌کنیم بعد از سراب همه سر بالایی و باد روبرو، نماز را در یک مزرعه زیر چند تا درخت کنار نهر آب می‌خوانیم تا گردنه صائین ۲۰ کیلومتر سر بالایی را رکاب می‌زنیم در حالی که باد روبرو هم چاشنی آن شده سرعت ما کمتر از ۶ کیلومتر در ساعت است بالای گردنه هوا سرد و مه‌آلود اما منطقه زیباست، سپس از بالای گردنه سرازمی می‌شویم به پایین، مناظر اطراف در نوع خود زیباترین هستند جاده بیچ و بیچ و سرازمی. به شهر نیر می‌رسیم آنجا آثار زلزله چند ماه پیش به چشم می‌خورد اداره تربیت بدنی ما را به خوابگاه دانش‌آموزی می‌برد در آنجا سه مرد روحانی اسکان دارند. با ایشان آشنا می‌شویم و در واقع ما مهمان ایشان هستیم برایمان شام درست می‌کنند و تا ساعتها به صحبت می‌نشینیم دو تا از آنها مجرد هستند و یکی در آستانه ازدواج از ما می‌پرسند چرا ازدواج نکرده‌اید و ما هم سوالشان را با سوال جواب می‌دهیم. امشب در خوابگاهی مناسب شب را به صبح می‌رسانیم.

دوشنبه ۱۳۷۶/۴/۳۰ روز بیستم، نیر - اردبیل - ۴۱ کیلومتر (تربیت بدنی اردبیل)

صبح پس از صبحانه با آقایان طلبه عکسی یادگاری می‌گیریم و به سمت اردبیل حرکت می‌کنیم هوا بسیار دلپذیر است و مناظر اطراف زیبا، کنار یک نهر آب عده‌ای از دانش‌آموزان تبریزی را می‌بینیم که برای اردو آمده‌اند برایشان دست تکان می‌دهیم و آنها نیز چیزی که از همه بیشتر در این مسیر جلب توجه می‌کند غسل فروشان هستند که کنار جاده با فاصله‌های کم مشغول کسب‌اند سه‌راهی سریع‌تر را رد می‌کنیم کم کم مراکز صنعتی شهر اردبیل پدیدار می‌شوند. در شهر یک راست به تربیت بدنی اردبیل می‌رویم و از آنجا ما را به استادیوم ورزشی تختی راهنمایی می‌کنند مسوول خوابگاه استادیوم پس از استقرار، ما را با اتومبیل خود به یک رستوران می‌برد و ناهار را مهمان تربیت بدنی می‌شویم اما برای شام نه. تیم‌های کشتی نونهالان برای مسابقات به اردبیل آمده‌اند و همگی در خوابگاه حضور دارند. و آخر شب یکی پس از دیگری اتوبوسهای تیم‌های کشتی از شهرهای مختلف می‌رسند و خوابگاه بسیار شلوغ می‌شود شام را در یک اغذیه‌فروشی صرف می‌کنیم و در راه بازگشت به فروشگاه دوچرخه‌ای که سر راهمان است می‌رویم صاحب مغازه با شیرینی از ما پذیرایی می‌کند شب بخیر می‌گوییم و به خوابگاه بازمی‌گردیم.

سه شنبه ۱۳۷۶/۴/۳۱ روز بیست و یکم، اردبیل - استارا - ۸۹ کیلومتر (خانه‌ای در کنار دریا)

صبحانه بسیار لذیذی در یکی از قهوه‌خانه‌های شهر صرف می‌کنیم (سرشیر و غسل) ابتدای مسیر، در شهر به پیرمردی بر می‌خوریم که ادعا می‌کند گواهینامه دوچرخه دارد و با دوچرخه در حال رفتن به محل کار است توقف می‌کنیم و گواهینامه‌اش را می‌بینیم سپس به بقعه شیخ صفی‌الدین می‌رویم این اثر ۹۰ درصد بازسازی شده است. مهم‌ترین اثر این بنا گنبدالله‌الله است. همچنین از موزه چینی خانه آن دیدن می‌کنیم از اردبیل خارج می‌شویم و در جاده اردبیل به استارا با باد شدید روبرو مواجه می‌شویم بعد از ظهر تونل بالای گردنه را رد می‌کنیم و سپس از آنجا به سمت استارا سرازمی می‌شویم جاده‌ای بسیار زیبا بیچ و بیچ و سر سبز و مه‌آلود. ۳۵ کیلومتر سرازمی را طی می‌کنیم سپس به دوراهی می‌رسیم و وارد جاده‌ای می‌شویم که به داخل استارا می‌رود. مسوولین تربیت بدنی همه رفته‌اند و اداره تعطیل است، سرایدار اداره هم با ما همکاری نمی‌کند و خود را معذور می‌داند پس از نماز به سمت ساحل دریا رکاب می‌زنیم پسر بچه‌هایی که برای کرایه دادن خانه‌های شخصی‌شان در خیابان پرسه می‌زنند و اتاق خالی تبلیغ می‌کنند زیاد هستند بالاخره یکی از آنها به نام آرمین ما را شکار می‌کند و قرار می‌شود که شب را در خانه آنها بمانیم آرمین و علی شریک هستند و به جز پول کرایه اتاق که به مادرشان تعلق می‌گیرد پولی هم برای انعام خودشان می‌گیرند از ایشان می‌پرسیم که با این پولها چکار می‌کنید، می‌گویند جمع می‌کنیم تا دوچرخه بخریم.

چهارشنبه ۱۳۷۶/۵/۱ روز بیست و دوم، استارا - بندرانزلی - ۱۴۸ کیلومتر (تربیت بدنی بندرانزلی)

امروز صبح در مسیر هوا بسیار مرطوب و کلافه‌کننده است پس از صرف صبحانه به پیمودن مسیر ادامه می‌دهیم جاده تخت است ولی باد روبرو کمی آزار دهنده است اطرافمان مناظر سرسبز و زیبایی به چشم می‌خورد و ما با سرعت ۱۸ کیلومتر در ساعت در جاده پیش می‌رویم خانه‌های روستایی با سقف‌های سفالی به رنگ قرمز در آمیخته با رنگ سبز طبیعت چهره‌ای توریستی. به این منطقه بخشیده است و همچنین رنگ آبی آسمان و دریا آرامشی به انسان می‌بخشد در شهر تالش یا هشتر جلوی یک رستوران توقف می‌کنیم سمت چپمان تاباوی بزرگ اداره تربیت بدنی خود نمایی می‌کند طبق برنامه قرار بود ما در تالش بمانیم اما به علت اینکه هنوز تا پایان روز فرصت است پس از صرف ناهار به قصد بندرانزلی رکاب می‌زنیم تا بندرانزلی مشکل خاصی نداریم و یک راست به تربیت بدنی می‌رویم، سرایدار آنجا سالن بوکس را در اختیار ما می‌گذارد و می‌گوید این همه

امکاناتی است که ما داریم ما هم ممنون می شویم و پس از اسکان دوشی از آب سرد می گیریم و برای صرف شام بیرون می رویم شهر و بندر انزلی موقعیتی توریستی دارد و بسیار شلوغ است این اولین بار است که به این شهر آمده ام.

پنج شنبه ۱۳۷۶/۵/۲ روز بیست و سوم، بندر انزلی - رودسر - ۱۲۶ کیلومتر (تربیت بدنی رود سر)

صبحانه را در کافه ای صرف می کنیم که صاحبش کر و لال است و خودش هم باطوق افراد ناشنوا است. بعد از صبحانه چند تا از بچه های مؤسسه فرهنگی شریف را می بینیم به طور اتفاقی و متوجه می شویم که لوازم مورد نیاز ما را به آنجا آورده و اکنون در هتل سفید کنار اقامت دارند. دور می زنیم و پس از بیمودن ۱۰ کیلومتر به سفید کنار می رسیم و به محل استراحت کارمندان مؤسسه می رویم دوستان به گرمی استقبال می کنند و پس از دریافت لوازم شامل لاستیک، لقمه ترمز، پوستر، کارت ها و مقداری لوازم شخصی خودم و گرفتن چند عکس یادگاری آن محل را ترک می کنیم کمی بعد از ظهر به پل سفید رود می رسیم ما فکر می کردیم که اینجا پل ندارد اما با کمال تعجب مشاهده می کنیم که رود خانه دارای پلی موقتی است و یک پل هم در دست ساخت است بعد از نهار به نوجوانی برمی خوریم که جلوی خانه اشان مشغول تعمیر دوچرخه کورسی اش است و بسیار علاقه مند به این رشته خوشحال است و می گوید قصد دارد با دوچرخه به مشهد برود. وقتی به شهر رودسر می رسیم و به تربیت بدنی می رویم در زمین چمن استادیوم فوتبالی در جریان است بین دو تیم ورامین و بیش کسوتان رودسر متوجه می شویم شخصی که سرایدار است و باید کار ما را راه بیاندازد مشغول داوری مسابقه فوتبال است بیشتر از نیم ساعت صبر می کنیم تا بازی تمام شود بعد از آن یک اتاق خالی و بدون فرش و موکت را در اختیار ما می گذارند همچنین دارای دستشویی و دوش آب سرد است موقع خواب متوجه می شویم که اینجا باضافه پشه، کک هم دارد و تا صبح اجازه نمی دهد که ما بخوابیم.

جمعه ۱۳۷۶/۵/۳ روز بیست و چهارم، رودسر - چالوس - ۱۳۰ کیلومتر (تربیت بدنی چالوس)

قبل از ظهر به شهر تنکابن می رسیم جای کک هایی که دیشب ما را زدند هنوز آزار می دهد شهر تنکابن بسیار شلوغ است بدلیل برگزاری آزمون کنکور دانشگاه آزاد. ترافیکی سنگین در شهر ایجاد شده و تا خارج از شهر هم ادامه دارد در سلمان شهر وقت خوردن نوشابه با چند پسر بچه و یک دختر بچه روبرو می شویم سئوالات جالبی از ما می کنند. در سلمان شهر به ویلای فامیل آقای پوریوسفی می رویم اما کسی آنجا نیست و درها قفل است. پس از صرف نهار و خواندن نماز در یک مسجد به مسیر اصلی باز می گردیم و محل توقف بعدی ما شهرک توریستی نمک آبرود است، در بیست دوچرخه سواری آنجا کمی رکاب می زنیم تا بلوی استفاده از کلاه ایمنی الزامی است فراوان به چشم می خورد باران خفیفی شروع به باریدن می کند که بسیار لذت بخش است در شهر چالوس به تربیت بدنی مراجعه می کنیم آقای قاسم پور سرایدار تربیت بدنی مشغول تماشای یک مسابقه فوتبال رسمی بین دو تیم محلی استان است و می گوید بعد از اتمام فوتبال به کار شما رسیدگی می کنم نیمه اول فوتبال که تمام می شود ما را به سالن چهارهزار نفری استادیوم راهنمایی می کنند و اتاق هیئت شطرنج را در اختیار ما می گذارند اتاق دارای دستشویی و دو تخت خواب است و بسیار راحت و مناسب و ما خیلی راضی هستیم

شنبه ۱۳۷۶/۵/۴ روز بیست و پنجم، چالوس - نور - ۶۳ کیلومتر (سالن ورزشی امام خمینی «ره» شهر نور)

سر و صدای بچه ها از سالن والیبال به گوش می رسد پس از ملاقاتی کوتاه با رئیس تربیت بدنی ورزشگاه را ترک می کنیم و وارد شهر می شویم قبل از اینکه مکانی را برای صرف صبحانه پیدا کنیم متوجه می شویم که دوتا از بچه های طرف خودرو دوچرخه آقای پوریوسفی شکسته ناچار به تعمیر گاه دوچرخه ای می رویم که سر یک کوچه بن بست واقع شده تعمیرکار می گوید که سرش شلوغ است و ما دو ساعتی معطل می شویم در همان قهوه خانه ای که در انتهای کوچه است صبحانه می خوریم و پس از اتمام کار تعمیر دوچرخه در ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه شهر چالوس را ترک می کنیم بعد از ظهر به جنگل سی سنگان می رسیم و پس از صرف نهار به چند جوان اهل اصفهان بر می خوریم که خود فعال در این رشته هستند و بسیار خوشحال از دیدن ما، اندکی صحبت می کنیم و بعد خدا حافظی و به دریا می رویم. ساحل تمیز و خوبی است پس از کمی آب تنی و سایلمان را جمع می کنیم و به سمت نور می رویم مسئول تربیت بدنی شهرستان نور ما را به یک سالن ورزشی نوساز می فرستد و می گوید آنجا به شما جا می دهند در سالن ورزشی امام خمینی «ره» نزد آقای یوسفی می رویم و ایشان یک اتاق تمیز و مرتب و موکت شده در اختیار ما می گذارند سالن دارای دوش آب گرم و امکانات مطلوبی است. البته آقای یوسفی می گویند که اینجا مناسب شما نیست و مسوولین موظف هستند شما را به مهمانسرا ببرند. اما ما راضی هستیم و اتفاقاً خیلی هم جای مناسبی است.

یکشنبه ۱۳۷۶/۵/۵ روز بیست و ششم، نور - بابلسر - ۶۵ کیلومتر (تربیت بدنی شهر بابلسر)

امروز صبح اندکی دیر از خواب بیدار می شویم و بهر حال در ساعت ۹/۲۰ دقیقه خوابگاه را ترک می کنیم بعضی ها فکر می کنند که ما خارجی هستیم و از دور فریاد می زنند هلو، هلو جاده خوب است و باد روبروی خفیفی می وزد با سرعت ۱۸ کیلومتر در ساعت به پیش می رویم هوا آفتابی و گرم اما رطوبت این مناطق از رطوبت استان گیلان کمتر است به محمودآباد می رسیم شهرهای این مناطق بطور کلی در سه چهار سال اخیر تغییرات محسوسی کرده است در شهر محمودآباد در فروشگاههای توشابه می خوریم که صاحبش در گذشته به مدت سه سال دوچرخه سواری می کرده و می گوید اکنون دیگر کار و کسب اجازه ورزش کردن به او را نمی دهد. موقع صرف نهار در فریدون کنار به دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی یزد بر می خوریم که از قلعه علم کوه باز می گردند و به تهران می روند صاحب رستوران نیز اهل ورزش است و سرپرست تیم فوتبال فریدون کنار عضو دسته سوم

تربیت بدنی بابلسر کنار دریا واقع شده و دارای محوطه وسیع اما خالی است به آنجای روییم و نگهبان استادیوم، اتاقی را در ساختمان هیئت نجات غریق بابلسر در اختیار ما می‌گذارد پنجره اتاق روبه دریاست و نسیم خنکی از سمت دریا به ساحل می‌وزد. اطراف ساحل دکه‌ها و پلاژها متعددی وجود دارد و توریست‌ها وقت خود را در آنها صرف می‌کنند. همچنین ساختمان تربیت بدنی دارای ابدارخانه است و ما برای صرف جای از آن استفاده می‌کنیم.

دوشنبه ۱۳۷۶/۵/۶ روز بیست و هفتم، بابلسر - بهشهر - ۱۰۵ کیلومتر (اداره تربیت بدنی بهشهر)

صبحانه را در شهر می‌خوریم و از بابلسر به سمت بهشهر حرکت می‌کنیم دیگر جاده از دریا فاصله می‌گیرد، از دوراهی رد می‌شویم که یکی به سمت ساری می‌رود و یکی قائم شهر و ما به سمت ساری می‌رویم. جاده باریک و خطرناک است البته زیاد شلوغ نیست دو طرف گیاهان آفتابگردان و ذرت به بلندی ۳ متر مناظر دورتر را از نظر می‌پوشاند. در راه به خانواده‌ای برمی‌خوریم که سوار بر اتومبیل به دنبال کرم برای ماهیگیری هستند، از ما می‌پرسند و ما اظهار بی‌اطلاعی می‌کنیم. سپس به سه راهی می‌رسیم که سمت راست به ساری می‌رود و سمت چپ به دریا. به سمت چپ می‌پیچیم و در راه به مردی برمی‌خوریم که با گاری خریزه حمل می‌کند و به اصرار سه عدد خریزه به ما می‌دهد. ما به ناچار آنها را با خود حمل می‌کنیم. ناهار را در شهر نکا می‌خوریم و نزدیک عصر به بهشهر می‌رسیم. به تربیت بدنی می‌رویم و در آنجا پسر سرایدار به نام سلمان با ما همکاری می‌کند پسری است زنگ و باهوش که به محض رسیدن ما تریبی می‌دهد تا دوش بگیریم سپس به ما می‌گوید بروید شام بخورید تا پدرم بازگردد. پس از صرف شام پدر سلمان، آقای یخ کشی ما را به ساختمان تربیت بدنی راهنمایی می‌کند و نماز خانه دارای پنکه سقفی و بسیار مناسب است در اختیار ما می‌گذارد.

سه شنبه ۱۳۷۶/۵/۷ روز بیست و هشتم، بهشهر - بند ترکمن - ۸۳ کیلومتر (ساحل بندر ترکمن)

صبحانه مهمان تربیت بدنی هستیم و پس از آن متوجه می‌شوم که دوچرخه بنده دوباره پنجر شده است. پنجری آن را می‌گیرم و راه می‌اقتیم در راه سری به امام‌زاده عبدالحق می‌زنیم اما تعطیل است. مسیر را بی‌می‌گیریم هوا گرم و آزار دهنده است بعد از گاوگاه احساس می‌کنم که هر چه رکاب می‌زنم دوچرخه بیش نمی‌رود انگار که آن را گرفته باشند. می‌فهمم که جریان از چه قرار است و خود را آماده می‌کنم برای گرفتن پنجری سوم جلوی یک کافه توقف می‌کنیم، چرخ عقب را باز می‌کنم و پنجری را روی تیوب پیدا می‌کنم اما دیگر خیال خودم را راحت می‌کنم و لاستیک رویی و تویی را با هم عوض می‌کنم و هر دورا نو می‌اندازم. دیداری از بندر گز می‌کنیم و به بندر ترکمن می‌رویم که شهری است محروم و کم امکانات داخل اداره تربیت بدنی مسابقه فوتبال بین دو تیم بندر ترکمن و ترکمنستان شوروی سابق در حال انجام است و دوباره داور مسابقات مسوول راه انداختن کار ماست. منتظر می‌شویم تا بازی تمام شود پس از آن می‌گویند که خوابگاه در اختیار تیم ترکمنستان است و ما باید به اردوگاه آشوراده برویم ما را راهنمایی می‌کنند و می‌گویند که در آنجا شما استقبال می‌شود ولی وقتی ما به اسکله بندر می‌رویم. کسانی که باید کارما را راه بیانازند، ما را از سر خودشان باز می‌کنند و به ما پیشنهاد می‌دهند که کنار ساحل بخوابیم به شهر باز می‌گردیم و به مسجد می‌رویم و در مسجد هم پذیرای ما نیستند و همچنین بندر ترکمن هیچ مهمان‌سرای نداشت به ناچار به همان ساحل باز می‌گردیم و جلوی دریا روی زمین خشک و سفت می‌خوابیم.

چهارشنبه ۱۳۷۶/۵/۸ روز بیست و نهم، بندر ترکمن - گرگان - ۴۴ کیلومتر (مهمانسرای بنفشه)

امروز صبح به زحمت آماده حرکت می‌شویم دیشب بسیار بد خوابیدیم در شهر به بانک - می‌رویم و اندکی پول نقد می‌کنیم پس از صرف صبحانه مشورت می‌کنیم قبلاً قصد داشتیم به گنبد برویم ولی به علت کارهای عقب افتاده تصمیم می‌گیریم به گرگان برویم و در آنجا تمام بعداز ظهر را به کارهای عقب مانده از قبیل نوشتن و مرتب کردن عکسها و پست کردن گزارش ماه اهل بپردازیم ساعت ۱۲ و سی دقیقه در اداره کل تربیت بدنی استان مازندران در شهر گرگان هستیم داخل اتاق آقای قهرمان یکی از کارمندان تربیت بدنی و سرپرست خبر روزنامه ابرار به گرمی از ما استقبال می‌شود و خانمی جوان که خبرنگار روزنامه است از ما سوالاتی می‌کند بعد هم چند عکس در خیابان از ما می‌گیرد. آقای قهرمان نامه‌ای به ما می‌دهد برای مهمانسرای بنفشه به این مضمون که ترتیب ناهار و شام و صبحانه و مکان استراحت ما را بدهند. پس از صرف ناهار در یکی از اتاقهای مهمانسرا اسکان می‌یابیم و من مشغول نوشتن گزارش‌ها می‌شوم و آقای یوریوسفی اندکی می‌خواهد پس از گرفتن دوش ساعت ۶ بعد از ظهر بیرون می‌رویم و به دفتر آقای قهرمان در روزنامه ابرار مراجعه می‌کنیم و برای شام به مهمانسرا باز می‌گردیم.